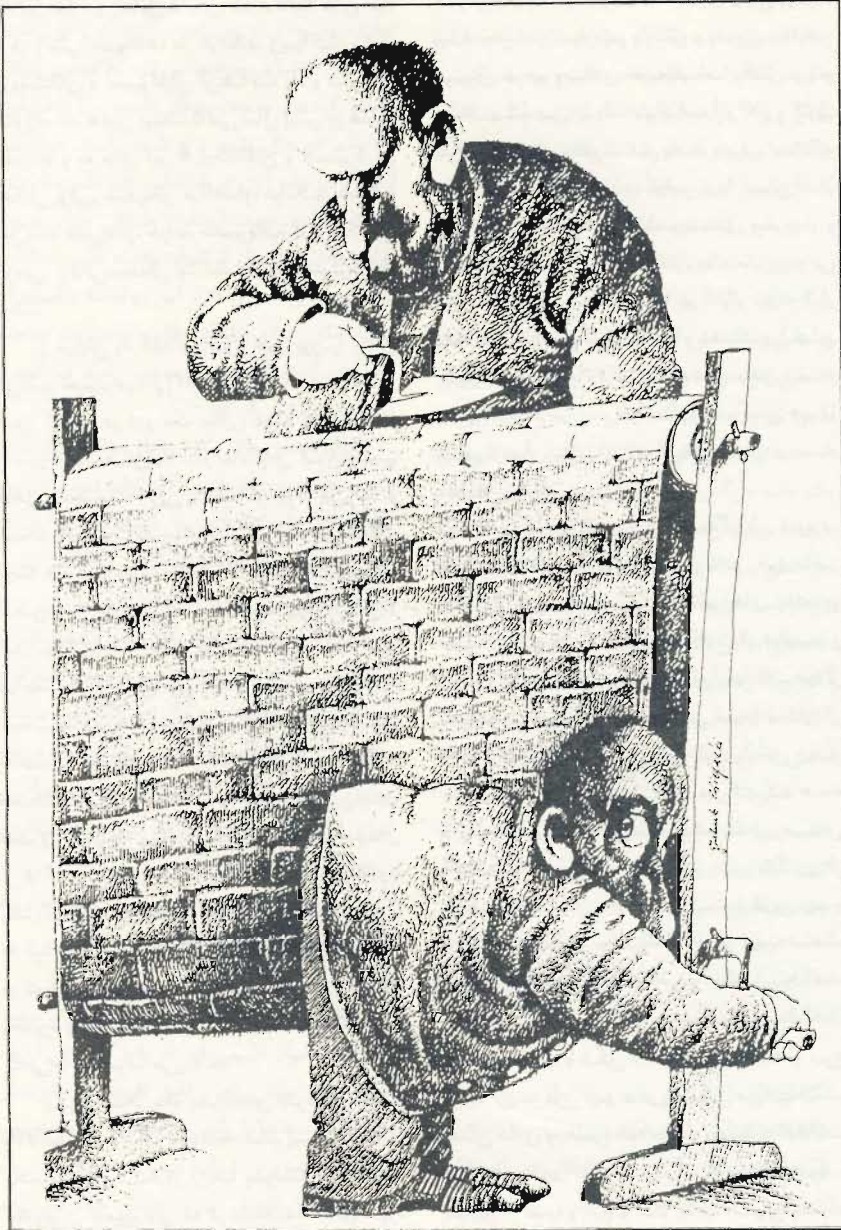


کهنه و نو

ناصر زرافشان



با کفش‌های ورزشی و کاپشن‌های کراهی که بچه‌ها و نوه‌های آن‌ها به پا یا به تن دارند، نوعی تضاد تند و خشن را بین نو و کهنه به چشم انسان می‌کشد. کهنه‌ای که در یک روند طبیعی و تدریجی همه‌ی جوانب آن از درون و هماهنگ با یکدیگر نو نشده است، و از این رو سرتاپای آن تضاد و ناهماهنگی است، و «نو»ای که پیدا است تحمیل شده به زور راه خود را به درون آن زندگی سستی باز کرده است.

چندین متر جلوتر، این کوچه پیچ در پیچ وارد یک خیابان دوازده‌متری قدیمی می‌شود. دو طرف این خیابان را مغازه‌هایی اشغال کرده‌اند که کارشان فروش یا تعمیر وسایل برقی خانگی مثل رادیو و تلویزیون، آب‌میوه‌گیری، جارو برقی، ضبط صوت، ماشین رخت‌شویی و... نظایر این‌ها است. پیدا است

و گلی اتومبیل‌های جدید رنو و پراید را می‌بینید که زیر طاقی‌ها و کنار دیوارهای کاهگلی پارک شده‌اند، یا در همین کوچه‌های تنگ و پرپیچ و خم که هیچ‌گونه تناسبی با این‌گونه ترافیک ندارد، در رفت و آمدند. بر بالای بام‌های کاهگلی آنتن‌های بی‌شمار تلویزیون خودنمایی می‌کنند که تعداد آن‌ها از تعداد خانه‌ها به مراتب بیشتر است.

بافت این محله قدیمی، پیرمردها و پیرزن‌های فرتوت و فرسوده‌ای که در آن رفت و آمد می‌کنند، و ذهن‌ها، اعتقادات، سنت‌ها و شیوه‌ی زندگی آنان که گاه فرتوت‌تر از چهره‌ها و ساختمان‌ها است، با رنگ و رو و زرق و برق اتومبیل‌های پراید و رنوی که در پیچ و خم کوچه‌ها پیش در رفت و آمدند، و

در یکی از قدیمی‌ترین و سنتی‌ترین شهرهای کشور، در یکی از محلات قدیمی شهر پرسیه می‌زنم. در کوچه‌های پرپیچ و خم و باریکی که دیوارهای کاهگلی و نمور خانه‌های قدیمی‌اش به شکل نامنظم و کج و معوج دو طرف کوچه را احاطه کرده است، هر از گاه در چندمتری از مسیر کوچه، دیوارها آجری و صاف‌تر و عرض کوچه بیشتر می‌شود. زیرا مثلاً صاحبان یک خانه‌ی خشت و گلی قدیمی را پس از تخریب خانه‌ی خود وادار ساخته‌اند برای تجدید ساختمان یکی دو متر عقب‌نشینی کنند. اما چند متر آن طرف‌تر، باز در ادامه‌ی مسیر کوچه، پوزه‌ی ساختمان‌های کج و معوج قدیمی تا وسط کوچه پیش آمده است. اما در کوچه پس‌کوچه‌های همین محله قدیمی و کنار همین دیوارهای خشت

که این لوازم و وسایل خانگی جدید کاملاً جای خود را در زندگی خانواده‌ها باز کرده‌اند، زیرا کار و بار فروشندگان و تعمیرکاران آن‌ها به راه و سرشان شلوغ است. همین بیست تاسی سال پیش در همین مغازه‌ها و به جای این فروشندگان و تعمیرکاران وسایل برقی، سفیدگر، ماله‌ساز، دواتگر، علاف، نعل‌بند، حلبی‌ساز، خراط، حصیرباف، گاری‌ساز، یخ فروش، زغالی، نم‌دمال و... نشسته و یا سرگرم کار بودند.

از خیابان به خانه می‌آیم و تلویزیون را روشن می‌کنم. تصویر مردانی که با شال و قبا و جبه و دستار قرون گذشته در زیر یک طاقی کهنه جمع شده و به صورت مضحکی با نثر نامانوس قرن پنجم هجری به صورت کتابی با یکدیگر حرف می‌زنند بر صفحه تلویزیون نقش می‌بندد. این‌جا نیز داستان، پرسه در متون عتیقه و ظاهراً ماجرای دزد و عسس و قاضی و مال‌باخته‌ای است که کیسه‌ای زر را پیش از سفر نزد کسی به امانت گذاشته و اکنون که از سفر مراجعت کرده است امین «دبه» کرده است؛ و باد به غیب انداختن‌های مضحک قاضی عهد بوق، افاضات و مجردات اخلاقی به شیوه‌ی کهن و تقلای مضحک‌تر برای تقلید آداب و اطوار مردم قرن پنجم هجری به وسیله مقصدینی که مدل آلمانی موهای آن‌ها از زیر «گریم» هنوز پیدا است و ضمن گفتگو با یکدیگر گویی قطعه‌ای از یک کتاب خطی قدیمی را به صدای بلند روخوانی می‌کنند، انگار که فی‌المثل در دوران غزنوی مردم کوچه و بازار هم هنگام محاوره و گفتگوهای روزمره با جملات منشیانه و کتابی با هم حرف می‌زده‌اند.

این مثلاً یک برنامه‌ی فرهنگی است. بلافاصله پس از این برنامه چند پیام بازرگانی پخش می‌شود که در آن‌ها پیوسته بر آخرین تکنولوژی کامپیوتری که در ساخت کالای مورد تبلیغ به کار رفته و پیشرفته‌ترین روش‌های تولید و کنترل کیفیت کالا و آخرین دستاوردهای صنعت و فن تأکید می‌شود!

جدال کهنه و نو همه‌جا در همه‌ی شئون زندگی آشکار است. اما برای هر کس که به این تضاد و رویارویی کهنه و نو توجه می‌کند، نتیجه‌ی این جنگ هم معلوم است؛ همه حتا بدون آن‌که دلیل یا توضیح این امر را بدانند به نوعی یقین دارند که چهره‌ی زندگی همیشه در حال تغییر و نو شدن بوده است و نو بر کهنه غلبه خواهد کرد. حتا در ضمیر سخت‌ترین هواداران سنت هم چیزی به آن‌ها می‌گوید که مقاومت در برابر نو عبث است، زیرا تجربه به آن‌ها آموخته است که نو به خاطر آن‌که برتر است پدید می‌آید و بر کهنه غلبه می‌کند، نو نیرومندتر است، قدرت و تسلط انسان را بر محیط او افزایش می‌دهد، کارایی و قدرت تولیدی آن بیشتر است و خلاصه به این دلیل با وجود کهنه توانسته در

کنار آن به‌وجود آید و رشد کند که قویتر و بهتر بوده است: چارپایان سواری و بارکش و وسایل نقلیه‌ی موتوری هر دو وسیله‌ی نقلیه‌اند. اما وقتی موتو سیکلت، اتومبیل یا وانت‌بار از اسب و الاغ و گاری بارکش سریع‌تر و قدرتمندتر باشد، بدیهی است که جای اسب و الاغ را خواهد گرفت. زیرا انسان که از این وسایل استفاده می‌کند، وسیله‌ی سریع‌تر و راحت‌تر را ترجیح می‌دهد. وقتی یک ماشین تراش یا یک اژه برقی بتواند با یک نفر کارگر روزانه کار ده‌ها یا صدها نفر کارگر را انجام دهد، قهراً جای کارگر سوهان‌کار یا اژه‌کشی را که به وسیله‌ی دست و چشم خود کار می‌کند، خواهد گرفت، و کسی هم در عزای از میان رفتن این شکل‌های کهنه‌تر سیاه نخواهد پوشید.

اما در کار سنت پرستان و کهنه‌گرایان تزویری هست: سنت‌گرا در زندگی عینی و مادی خود حاضر نیست از هیچ یک از مزایا و دستاوردهای جامعه‌ی جدید چشم‌پوشی کند؛ برای مسافرت از هواپیما و اتومبیل‌های آخرین سیستم، برای ارتباطات خود از تلفن و بی‌سیم و ماهواره، و برای تبلیغات خود از رادیو و تلویزیون و حتا برای شستشوی لباس خود از ماشین لباس‌شویی استفاده می‌کند که همه دستاوردهای تمدن جدید هستند، اما در زمینه‌ی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که بخش دیگری از شکل‌بندی اجتماعی - اقتصادی است، از قرون نهم و دهم هجری پا فراتر نمی‌گذارد. او از جهت ساختار زندگی اجتماعی، رژیم سیاسی و اجتماعی جامعه، نهادهای سیاسی و حقوقی، فرهنگ معنوی، ساختار طبقاتی جامعه و شکل خانواده و موقعیت و نوع روابط آن، در قرن نهم هجری زندگی می‌کند، اما در زندگی مادی و رفاهی خود حاضر نیست به امکانات همان قرن نهم اکتفا کند، یعنی مثلاً به عنوان مرکب سواری از اسب و الاغ و استر یا به عنوان وسیله ارتباطی از چپار یا به عنوان جنگ‌افزار به جای تانک و هواپیما از تیر و کمان استفاده کند.

نظام‌های سیاسی سنت‌گرا نیز علی‌رغم آن‌که در زمینه‌ی سیاسی و اجتماعی و فرهنگ معنوی بر حفظ میراث کهنه پافشاری می‌کنند، در زمینه‌های تولیدی، نظامی، تکنولوژی و حتا شکل زندگی مادی و رفاهی خود حاضر نیستند با تکنولوژی همان اعصار کهن سر کنند و در همان حال که در عرصه‌ی فرهنگ معنوی دنیای نو را به باد انتقاد و استهزاء می‌گیرند، در زندگی عینی جامعه برای حفظ و بقا خود، دستشان به سوی دنیای نو دراز است و این تکنولوژی و ابزار و تسلیحات مدرن را به هر نحو ممکن از دنیای پیشرفته‌ی دیروزگی می‌کنند، و این دوگانگی روشن‌ترین دلیل بطلان ادعاهای آنهاست، زیرا در عرصه‌ی تکنولوژی، در عرصه‌ی تولید، تسلیحات و زندگی مادی به دلیل عینیته‌ی که بر آن‌ها حاکم است نمی‌توان تزویر کرد.

**● فرهنگ ذهنی جامعه
برخلاف تکنولوژی
نیروهای مولد چون فاقد
آن نیروی محرکه‌ی عینی
و مستقیمی است که در
عرصه‌ی تولید و
تکنولوژی وجود دارد،
هم ممکن است برحسب
شرایط تاریخی و خاص
خود در دوره‌ای نقش
مترقی به عهده گیرد و
خود منادی تحول شود، و
هم ممکن است خود به
مشکلی در راه شکوفایی
نیروهای مولد جامعه
تبدیل گردد.**

به خاطر دارم زمانی از یکی از شبکه‌های تلویزیون آلمان شاهد گزارشی از لیبی بودم. سرهنگ قذافی پس از نطق غرابی در مذمت غرب صنعتی و دستاوردهای آن و ستایش زندگی بدوی شخصاً پشت بولدوزری نشست و با شجاعت تمام به سوی تلی از سازه‌ها و آلات موسیقی که در یکی از میدان‌های شهر تریپولی بر روی هم انباشته بودند حمله برد و طی چند دقیقه صدها پیانو، ویولن، ویولن سل و گیتار و... را به کوهی از آهن پاره و تخته شکسته تبدیل کرد. بر حسب تصادف بر روی میزی در سرسرای همان هتل مجله‌ای بود حاوی گزارش‌های مفصلی همراه با عکس و تفصیل از دسته‌ای از دختران جوان ایتالیایی که به عنوان «بادی‌گارد» و محافظ در خدمت سرهنگ مشغول بودند و آخرین معاملات و مذاکرات تسلیحاتی سرهنگ برای خرید پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و هواپیماهای غربی از این کشورها.

منطقاً جامعه‌ای حق استفاده از هواپیماهای جت، وسایل فوق مدرن ارتباطی و مخابراتی، تلویزیون، کامپیوتر و سایر مصنوعات دنیای جدید را دارد که خود بتواند آن‌ها را بسازد و برای آن‌که جامعه‌ای بتواند چنین مصنوعات را تولید کند، نمی‌تواند از لحاظ اجتماعی و فرهنگی در دنیای ده قرن پیش به سر برد، زیرا تصور جامعه‌ای با فرهنگ و نظام اجتماعی عصر شبانی یا زمین‌داری که فقط در علم و تکنولوژی، به تکنولوژی عصر تسخیر فضا رسیده باشد با عقل سازگار نیست. آن عاملی که

موقتاً برای دوره‌ای به برخی از نظام‌های حاکم در جهان سوم امکان ایفای یک چنین نقش پرتضادی را داده است همان درآمدهای باد آورده و اتفاقی حاصل از ذخایر زیرزمینی و طبیعی برخی از این کشورها به خصوص نفت است که حاصل توانمندی‌ها و فعالیت‌های اقتصادی جامعه نیست و الا ارزش افزوده‌ی ملی جامعه‌ای که از لحاظ فرهنگی و اجتماعی پس‌مانده و فقیر باشد هم متناسب با وضعیت اجتماعی و فرهنگی آن است و امکان ایفای چنین نقش‌هایی را به آن جامعه نخواهد داد.

هواپیما، ارتباطات ماهواره‌ای، رادیو و تلویزیون و کامپیوتر از یک طرف، و نهادها و نظریه‌های سیاسی، اجتماعی و حقوقی جدید از طرف دیگر، هر دو راه‌وردهای یک نظام اجتماعی واحد و هر دو مقوله، لازم و ملزوم یکدیگرند. هر دو به موازات یکدیگر و در بطن یک شکل‌بندی اجتماعی واحد که جامعه‌ی صنعتی جدید است تکوین و تکامل یافته‌اند و با هم پیوند ارگانیک دارند. آن‌که رابطه‌ی میان صنعت پیشرفته و حقوق و آزادی‌های سیاسی را نمی‌فهمد، آن‌که از رابطه‌ی میان توسعه‌ی اقتصادی و دموکراسی سیاسی چیزی نمی‌داند، جامعه را نمی‌شناسد.

* * *

بحث درباره‌ی جدال کهنه و نو در جامعه چندان تازه نیست. اما در قرون جدید فکر ترقی اجتماعی و غلبه نو بر کهنه را فلاسفه عصر روشنگری سده‌ی هژدهم مثل کاندورسه و هر در پیش کشیدند، اما متفکرین عصر روشنگری نیروی محرکه و منشأ این حرکت را نمی‌شناختند. در اندیشه‌ی این متفکرین پیشرفت اجتماعی نتیجه‌ی پیشرفت خرد انسانی و علوم و اشاعه‌ی آن‌ها بود، اما تا آن‌جا پیش نمی‌رفتند که جواب دهند پیشرفت خرد انسانی و علوم خود معلول چیست؟ اندیشه این متفکرین تحلیلی نبود زیرا هنوز جامعه را در کلیت آن به صورت یک نظام در نظر نمی‌گرفت که عناصر سازنده‌ی آن با هم روابط و هم‌بستگی‌ها و در یکدیگر تأثیرات معینی دارند. هنوز شناختی از سطوح مختلف این شکل‌بندی اجتماعی اقتصادی و عناصر عینی و ذهنی تشکیل دهنده‌ی آن و روابط آن‌ها با یکدیگر و نحوه‌ی تأثیرات آن‌ها در یکدیگر وجود نداشت. از این رو هستی اجتماعی و تغییرات آن را تابع آگاهی اجتماعی می‌دانست، یعنی تحولات جامعه را از دیدگاهی ایدئالیستی تفسیر می‌کرد. این فکر در اساس خود بازتابی از آن تفکر فلسفی بود که گمان می‌کرد ذهن، عین را ایجاد می‌کند و تغییر می‌دهد. اما هر چه بود، برای زمان خود گام‌های بلند و درخشانی به پیش بود. در اندیشه‌ی عصر روشنگری اعتقاد به پیشرفت

اجتماعی و ایمان غرورآمیز به علم و خرد انسانی و نقش آن در پیشرفت اجتماعی، به مقابله با خرافه‌پرستی‌های حاکم و نظرات کلیسا که تا آن زمان بر اذهان مستولی بود می‌رفت و پرچم حاکمیت دانش و عقل را در برابر ذهنیات حاکم زمان برافراشته بود. کاندورسه می‌گفت: «... قابلیت کمال‌پذیری انسان واقعاً بی‌پایان است...»

در قرن نوزدهم هگل دیالکتیک تاریخ بشر را زیر عنوان رشد و تکامل «آگاهی از آزادی» تعریف می‌کرد، اما زیر تأثیر اوضاع و احوال زمان خود با به هر دلیل دیگر این فکر حقیر را بر تارک دستگاه فلسفی تاریخی خود نشانید که پادشاهی پروس قله‌ی تاریخ بشر است. هگل می‌گفت که تاریخ در هر عصری پیشرفت و حرکت بشریت را به عهده‌ی یک ملت می‌گذارد و به این ترتیب بقیه‌ی اقوام و ملت‌ها بیرون از عرصه قرار می‌گیرند، و در عصر خود این نقش و رسالت را برای اقوام ژرمن قائل بود، و به این ترتیب اگرچه در تشریح علت و محرک پیشرفت اجتماعی به بی‌راهه می‌رفت، اما فکر پویایی جامعه و ضرورت رشد و تکامل آن را به شکلی تازه و باصلابت و اساس فلسفی خاص خود و در مقیاس تمامی تاریخ جهان مطرح می‌کرد.

هربرت اسپنسر و اگوست کنت که اولی با فلسفه‌ی تکامل و تحول تدریجی و دومی با اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) خود شالوده‌های جامعه‌شناسی بورژوازی را ریختند هم فکر ترقی اجتماعی را مطرح کرده‌اند، اما بر خلاف هگل، به نظر ایشان ترقی اجتماعی، تحول تدریجی در مفهوم عامیانه آن بود.

اما نظریه‌ی دینامیسم تاریخ که ریشه‌ی تکامل اجتماعی را در رشد و تکامل نیروهای مولد جامعه شناسایی و تأثیرات بعدی رشد و تکامل این نیروها را بر عرصه‌های دیگر شکل‌بندی اجتماعی اقتصادی و نحوه‌ی این تأثیرگذاری را تحلیل کرد، تنها در قرن نوزدهم و پس از هگل تدوین شد. این نظریه نشان داد که نیروهای مولد، موتور حرکت جامعه‌ی انسانی در راه پیشرفت اجتماعی است. زیرا، سطح رشد و تکامل نیروهای مولده است که درجه‌ی توانایی و تسلط انسان را بر طبیعت و نیروهای طبیعی موجود در محیط زندگی او و امکانات تازه‌ای را که انسان برای رشد بیشتر جامعه به دست آورده است نشان می‌دهد. انسان برای بقاء خود ناگزیر است فرآورده‌های مادی مورد نیاز خود را از مواد و مصالحی که در طبیعت یافت می‌شود، تولید کند. پس فعالیت تولیدی برای انسان جبری و اجتناب‌ناپذیر است. در فعالیت تولیدی، شیوه‌ها، ابزارها و موادی که قابلیت تولیدی بالاتر و بیشتر داشته باشند، بر آن‌هایی که توانایی تولید کمتری دارند غلبه می‌کند و آن‌ها را از دور خارج ساخته از بین می‌برند و خود جایگزین آن‌ها می‌شوند.

به این ترتیب تغییر، جبری و ناشی از علیت است. اما این فعالیت اولیه و ناگزیر انسان یعنی تولید، زنجیره‌ای از تغییرات تبعی دیگر را در ساختار اقتصادی اجتماعی موجب می‌شود که تصویر زندگی جامعه را به صورت مجموعه‌ای زنده و پویا در می‌آورد که دائماً در حال تغییر و نو شدن است. مقاومت ارتجاع در برابر این نو شونگی، غیرعلمی، عبث و محکوم به شکست است. از طرفی چون مردم فرآورده‌های حاصل از تولید را به طور مداوم و پیوسته مصرف می‌کنند، از این رو ادامه و استمرار تولید مادی برای ادامه‌ی بقاء و موجودیت جامعه ضروری است. این امر موجب رشد مداوم و پیوسته تولید می‌گردد:

فرآورده‌های مادی که اعضای جامعه نیاز دارند باید به طور پیوسته و دائمی از نو تولید شود، از این رو تولید مادی باید دائماً جریان داشته و رشد کند. در این جریان مداوم فعالیت تولیدی یک افزایش و بهبود دائمی در مهارت‌های فنی و تولیدی و در نتیجه‌ی آن، رشد و بهبود دائم افزارهای کار و تکنولوژی تحقق می‌یابد. تاریخ جامعه شاهد گذار انسان از عهد افزارهای سنگی به افزارهای مفرغی و فلزی، از افزارهای دستی به تولید ماشینی، از نیروی عضلات انسان و حیوان که زمانی تنها منبع انرژی برای کار تولیدی بود به کشف و استفاده از نیروی بخار و از نیروی بخار به نیروی الکتریسیته و نیروی هسته‌ای و از مواد اولیه طبیعی به مواد سنتتیک و پلیمرها، خودکار شدن تولید و ... می‌باشد.

اما کار، بدون استفاده از افزارهای کار و بدون استفاده از مواد طبیعی که کار باید بر روی آن‌ها انجام شود، امکان‌پذیر و قابل تصور نیست، یعنی تلفیق این سه عامل (نیروی کار، افزار کار و موضوع کار) شرط ضروری تولید است و از این رو مسأله چگونگی این تلفیق یعنی رابطه‌ی افراد انسان با وسایل تولید و نحوه‌ی تصرف و تملک وسایل تولید برای انجام فعالیت تولیدی هم ضرورتاً مطرح می‌شود و مسأله بسیار حساس در این‌جا این است که این رابطه‌ی ضروری افراد جامعه با وسایل تولید، در روابط خود آنان با یکدیگر نیز نقش تعیین‌کننده دارد، یعنی روابط افراد مردم با یکدیگر تابع روابط آنان با وسایل تولید است.

این عوامل اصلی تولید (انسان عامل اصلی فعالیت تولیدی، افزار، واسطه‌ی اعمال نیروی انسان بر طبیعت و مواد طبیعی، و طبیعت و مواد طبیعی که کار انسان بر روی آن‌ها و به منظور تغییر آن‌ها انجام می‌شود) را بر روی هم اصطلاحاً نیروهای مولد و شکل و چگونگی تلفیق و وحدت این عوامل با یکدیگر را که به منظور تحقق روند تولید صورت می‌پذیرد (شکل مالکیت وسایل تولید، و در نتیجه و به تبع آن شکل تملک و

توزیع فرآورده‌های تولید شده و به تبع آن ساختار طبقاتی جامعه) اصطلاحاً روابط تولیدی می‌نامند. بحث نیروهای مولد و روابط تولیدی و تأثیرات این دو در یکدیگر و سپس تأثیر مجموعه‌ی این دو مقوله بر سایر عرصه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی را باید در نظریه‌ی شکل‌بندی اجتماعی اقتصادی مطالعه کرد و طرح آن از حوصله‌ی این مقاله خارج است. اما اجمالاً و تا جایی که به موضوع بحث حاضر یعنی پویایی و حرکت جامعه به جلو مربوط می‌شود، باید گفت سطح تکامل نیروهای مولد نوع روابط تولیدی را تعیین می‌کند و نوع روابط تولیدی هم ساختار اجتماعی و روابط اجتماعی را. به عبارت دیگر از یک سو روابط اجتماعی مردم تابع روابط تولیدی است و از سوی دیگر روابط تولیدی، تابع سطح تکامل نیروهای مولد. رابطه‌ی بین ساختار اجتماعی و سیاسی با تولید و تکنولوژی همین‌جا نهفته است.

مثلاً در تولید فردی پیش از دوران تولید کارگاهی یا کارخانه‌ای، یک استادکار به کمک شاگردانش تمامی مراحل کار برای تولید یک کالا را خود انجام می‌داد. بهبود افزارها و اصلاح روش تولید، پیدایش تولید کارگاهی را با تقسیم کار که به صورت جمعی و گروهی صورت می‌گیرد ایجاد کرد. این تغییر متناسب با تخصص بیشتر و افزار و تکنولوژی پیشرفته‌تر جدید بود که بتدریج به دست آمده بود و در واقع پاسخی به نیازهای نیروهای مولد جدید به شمار می‌رفت. این تقسیم کار و تخصص و خصلت جمعی کار کارگاهی که به تبعیت از تکامل افزارها و مهارت‌های تولیدی به وجود آمده بود، به افزایش باروری تولید بسیار کمک کرد و به این شکل وسایل تولیدی نو، روابط تولید تازه و نوینی را هم به وجود آورد. اما از طرف دیگر مالک یک کارگاه شخصی و افزارهایی که در آن مورد استفاده قرار می‌گرفت، همان استادکار یا پیشه‌وری بود که در آن کارگاه کار می‌کرد و از این رو فرآورده یا کالایی هم که در چنان کارگاهی تولید می‌شد، متعلق به همان تولیدکننده‌ی کوچکی بود که با کار خود آن فرآورده را تولید کرده بود. اما در کارگاه‌های بزرگتری که با تعداد بیشتری کارگر و بر اساس تقسیم کار و به صورت جمعی و کارگاهی کار می‌کنند، دیگر این کارگران مالک کارگاه یا افزارها و موادی نیستند که در این گونه کارگاه‌ها یا کارخانه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، و بنابراین مالک فرآورده‌ها یا کالاهایی هم ساخته نمی‌شوند که در این کارگاه‌ها یا کارخانه‌ها تولید می‌شود. به این ترتیب روابط تولیدی جدید که اقتضای رشد نیروهای مولد بود، عوامل کار و سرمایه را که پیش از این در دست واحدی متمرکز بود از هم جدا کرد و هر یک جدا از دیگری راه رشد بعدی خود را در پیش گرفت. از این پس با دو دسته از کسانی رو به رو هستیم که آورده‌ی یکی در تولید سرمایه‌ی او

است و آورده‌ی دیگری کار او. این تأثیر رشد نیروهای مولد در دگرگونی روابط تولیدی است. تولید با تلفیق هر دو عامل کار و سرمایه صورت می‌پذیرد. اما محصول تولید شده از آن کسی است که در روند تولید سرمایه را آورده و تأمین کرده است، نه از آن کسی که آورده‌ی او در روند تولید نیروی کارش بوده است. نکته‌ی حساس در این جا این است که همیشه مالک فرآورده‌ی تولید شده کسی است که سرمایه‌ی لازم برای انجام فعالیت تولیدی را تأمین کرده باشد. تا این جا چگونگی تأثیر رشد نیروهای مولد در روابط تولیدی و تغییر آن‌ها مورد بحث بود. اما این تغییر روابط تولیدی، بر نوع و نحوه‌ی مالکیت در جامعه و نحوه‌ی توزیع ثروت‌ها و به خصوص انباشتگی و تجمع و تمرکز ثروت در دست تعداد کمتری از افراد کمک می‌کند و به این طریق ساختار طبقاتی جامعه را دگرگون می‌سازد. با این تغییرات چگونگی توزیع ثروت‌های اقتصادی و الگوی مصرف گروه‌های مختلف اجتماعی و درجه‌ی برخورداری و رفاه مادی آن‌ها هم تغییر می‌کند، و متناسب با این تغییرات کسانی که در نتیجه‌ی این تغییرات به موقیبت‌ها و مزایایی بیش از گذشته و بیش از دیگران رسیده‌اند، قدرت اجتماعی بیشتر پیدا می‌کنند و به طور طبیعی در جهت حفظ موقیبت و مزایای خود، سیاست‌های مناسب، نهادهای اجتماعی جدید، قوانین تازه، احزاب و سازمان‌های سیاسی بیان‌کننده‌ی مواضع و منافع خود و ساختارهای اجتماعی - سیاسی متناسب با وضع جدید را ایجاد می‌کنند. از این رو سیاست، حقوق، قوانین، فرهنگ و روابط اجتماعی هم به تدریج به دنبال تغییرات زیربنایی جامعه، دستخوش تغییر و «نو» می‌شوند، زیرا نمی‌توان وقتی یک بخش از زندگی جامعه جبراً و قهراً نو می‌شود، بخش دیگر آن را هم چنان و برای مدتی طولانی بدون تغییر نگاهداشت. اما این امواج تغییرات از این هم فراتر خواهد رفت و با تغییر ساختار و شیوه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی، باورها، رسوم، اخلاقیات و عادات و آداب کهنه‌ی زندگی هم به نوبه‌ی خود دگرگون می‌شود. در این زمینه کافی است یک جوان معمولی امروز جامعه را در کنار یک جوان هم سن و سال او از دوران ناصرالدین‌شاه قاجار بگذارید تا ببینید بین شخصیت فردی، تمایلات، علائق، باورها و عادات این دو تفاوت از کجا تا به کجا است.

به شرحی که گفتیم تغییر در سطوح سیاسی، اجتماعی و فرهنگ ذهنی بیشتر تبعی است، اما آن سطحی از زندگی جامعه که تغییر در آن جبری و بالاصاله صورت می‌گیرد، سطح تولید است. تولید، خاستگاه و نقطه شروع حرکت است زیرا از یک طرف علم و تکنولوژی که ذاتاً پیش‌رونده و مرفقی هستند و مستقیماً از عرصه‌ی تولید نشأت می‌گیرند، قبل از هر جای دیگری همین عرصه را تحت تأثیر

● سنت‌گرا در زندگی عینی و مادی خود حاضر نیست از هیچ یک از مزایا و دستاوردهای جامعه‌ی جدید چشم‌پوشی کند. برای مسافرت از هواپیما و اتومبیل‌های آخرین سیستم، برای ارتباطات خود از تلفن و بی‌سیم و ماهواره و حتی برای شستشوی لباس خود از ماشین لباس‌شویی استفاده می‌کند که همه‌ی دستاوردهای تمدن جدید هستند، اما در زمینه‌ی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که بخش دیگری از شکل‌بندی اجتماعی است از قرون نهم و دهم هجری پا فراتر نمی‌گذارد.

خود قرار می‌دهند؛ به عبارت دیگر تجربه‌های تولیدی طی فرایند کار به دست می‌آیند و به تناسب امکانات عملی و موجود برای وارد کردن این تجارب در سیستم عملی تولید، موجب پیدایش تکنولوژی‌های مولدتر و برتر می‌شوند؛ و از طرف دیگر اگر هر واحد تولیدی از سطح متوسط حاکم در رشته‌ی مربوطه عقب بماند، این به معنای نابودی اوست (به دلیل پایین تر بودن توان تولیدی یا گران تر تمام شدن فرآورده‌اش) و به همین دلیل برای بقا خود ناگزیر است از این قافله عقب نماند. اما عقب‌ماندگی فرهنگی به همین سرعت و به همین گونه مستقیم، به حاملین آن فرهنگ عقب‌مانده آسیب نمی‌رساند. از این رو فرهنگ ذهنی جامعه چون فاقد آن نیروی محرکه عینی و مستقیمی است که در عرصه‌ی تولید و تکنولوژی وجود دارد، هم ممکن است بر حسب شرایط تاریخی و خاص خود در دوره‌ای نقش مرفقی به عهده گیرد و رشد و تکامل جامعه را تسریع کند و هم ممکن است خود به مشکلی در راه شکوفایی نیروهای مولد جامعه تبدیل گردد. گاه با پیش‌بینی و درک ضرورت تحول، خود منادی تحول می‌شود و حتی پیشاپیش دگرگونی‌های عینی جامعه حرکت می‌کند و گاه نیز

پناهگاه ارتجاع و سد راه پیشرفت می‌شود. اگر فرهنگ ذهنی جامعه پیشاپیش، عینیت و ضرورت تغییر را بشناسد و از آن استقبال کند یا با آن کنار آید، پیشرفت جامعه با تنش کمتر، به بهای ارزان‌تر و با سرعت بیشتر تحقق خواهد یافت.

اما اگر این فرهنگ و حاملین و نهادهای مربوط به آن، این ضرورت را نپذیرند عوامل ذهنی به هر دلیل در برابر حرکت عینی جامعه بایستند، پیشرفت با تنش و تشنج و تلف شدن بیهوده منابع مادی و انسانی همراه خواهد بود و از سرعت و توان آن کاسته خواهد شد.

اما علاوه بر آن چه به صورت کلی درباره‌ی همبستگی میان روابط اقتصادی با روابط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه گفته شد، در عصر حاضر در برخی از جوامع آسیایی و آفریقایی، تحت تأثیر عوامل خارجی مربوط به دوران گسترش نظام جهانی سرمایه‌داری، نوعی بهم ریختگی ساختاری نیز پدید آمده است که شناخت شکل‌بندی موجود در این جوامع را بفرغ‌تر می‌کند. این که در بعضی از این کشورها با وجود برخی مظاهر تکنولوژی و تولید جدید، باز هم شاهد عقب‌ماندگی زندگی اجتماعی و فرهنگی هستیم به این دلیل است که در این جوامع نیروهای مولده بومی و بالاصاله رشد نکرده است تا همراه خود ساختار اجتماعی و فرهنگی را نیز دگرگون کند، و آن مظاهری که در این جوامع مشاهده می‌شود، تکنولوژی وارداتی و فاقد ریشه‌ای است که خریداری و بصورت آماده «وارد» شده، یا در مواردی به وسیله‌ی امپریالیسم و به تناسب احتیاجات خود آن - اما بدون توجه به نیاز با بدون هماهنگی با مجموعه‌ی جامعه‌ی بومی - در بخش‌های خاصی از چنین جوامعی برای رفع آن نیاز معین ایجاد شده است. این تکنولوژی وارداتی که دوران رشد و تکامل تدریجی خود را در سرزمین‌های دیگری به صورت تاریخی طی کرده و کشور عقب‌مانده‌ای که خود فاقد آن است به برکت امکانات مالی خود آن را به صورت آماده از کشور صاحب تکنولوژی خریداری و وارد می‌کند، فاقد آثار روینایی تکنولوژی و اقتصاد بومی است که از درون و به صورت یکپارچه تمامی نظام اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه را همراه با رشد خود متحول می‌سازد.

تزویر دیگری که در کار نظام‌های سنت‌گرا و ارتجاعی وجود دارد به موضع این‌گونه رژیم‌ها در برابر امپریالیسم بر می‌گردد. رژیم‌های سنت‌گرای آسیا و آفریقا غالباً «ژست»‌های ضدامپریالیستی می‌گیرند تا آن‌جا که گاه این ژست‌ها حتی سایر نیروهای اجتماعی را هم فریب داده و آن‌ها را در تشخیص ماهیت این‌گونه رژیم‌ها همراه کرده است. در این کشورها میتینگ و شعار علیه امپریالیسم فراوان است، اما معنای مبارزه با امپریالیسم به هیچ

وجه مخالفت با استثمار مردم و اقتصاد، توسعه نایافته‌ی این کشورها از طرف انحصارات خارجی یا مخالفت با غارت منابع مواد خام و ثروت‌های طبیعی این کشورها و یا مقابله با غارت بازار داخلی این کشورها نیست که از طریق مبادله‌ی نابرابر تجاری امپریالیسم با آن‌ها صورت می‌گیرد، بالعکس در این عرصه‌ها فعالیت‌ها و معاملات در سکوت و امنیت کامل جریان دارد و رجزخوانی‌ها صرفاً به عرصه‌ی مسائل فرهنگی و روینایی و برخورد فرهنگ سرمایه‌داری با سنت‌ها و شیوه‌ی زندگی بومی این جوامع محدود می‌شود. این رژیم‌ها به غارت مردم کشورهای جهان سوم از طرف امپریالیست‌ها کاری ندارند، زیرا نماینده‌ی منافع مردم نیستند بل که خود متکی بر بازار سنتی این کشورها و سرمایه‌های تجاری ماقبل سرمایه‌داری هستند که به مراتب از سرمایه‌داری غرب صنعتی عقب‌مانده‌تر است، و در اصل برای آن‌که موجودیت خود را به عنوان لایه‌های متوسط در برابر سرمایه‌های مالی انحصارات حفظ کنند، در مقابل امپریالیسم و سیاست‌های آن مخالف‌خوانی می‌کنند. به همین دلیل هم معمولاً با توسل به ارتجاع و فرهنگ فئودالی می‌کوشند با استفاده از احساسات ضدامپریالیستی مردم آن‌ها را به سوی خود جلب کنند. قشرهای متوسط سرمایه‌ی تجاری و دلالی در برابر سرمایه‌ی بزرگ و سازمان یافته‌ی مالی غرب احساس خطر می‌کنند و برای جلوگیری از زوال خود دست و پا می‌زنند و درد آنها درد مردم نیست، اما تضاد خلق‌های جهان با امپریالیسم که با صدور سرمایه آنان را استثمار و منابع مواد خام آن‌ها را غارت و کشورهای آن‌ها را به بازار فروش خود تبدیل و با مبادله‌ی نابرابر، هر روز فاصله فقر و ثروت را در جهان بیشتر می‌کند، و طغیان مردم علیه این نظم امپریالیستی یک چیز است، و مقاومت بازمانده‌های دنیای کهن در برابر نظم بورژوازی چیزی دیگر. ضدیت این رژیم‌ها با امپریالیسم و مقایسه‌ی آن با مبارزه‌ی ضدامپریالیستی همان داستان ضدیت «دکتر علفی» با طب و درمان جدید است که در مقام تمثیل در یکی از نشریات آمده بود: این درست است که بر نظام بهداشت و طب و درمان در این کشور هزار ایراد وارد است: برخی پزشکان فقط مطب‌داری می‌کنند و ملاحظات تجاری و بازاری بر کار آن‌ها حاکم است، ذهنیت بازاری «خودکفا شدن» بیمارستان‌ها را به تجارتخانه تبدیل کرده، دارو کمیاب و گران است و ... اما ضدیت دکتر علفی و میرزای عطار با طب و درمان جدید به این دلایل نیست، بل که از بابت آن است که طب و بهداشت جدید - ولو سالم و اصولی - دکان آن‌ها را تخته می‌کند. و اسفاهای فرهنگ فئودالی به خاطر از دست رفتن دنیای کهنه که دستاویز این‌گونه رژیم‌ها است، ارتباطی به رنج و محرومیت اکثریت عظیم بشریت که امپریالیسم

حیات و هستی آنان را به باد داده است ندارد، بل که پوششی است برای دفاع از منافع چپاولگران سنتی‌تری که با استفاده از موج عظیم احساسات ضدامپریالیستی مردم آسیا و آفریقا در دهه‌های گذشته در برخی موارد بر این امواج سوار شده‌اند و برای بقای خویش زیر ماسک ضدیت با امپریالیسم خود را پشت سر مردم پنهان می‌کنند، والا این‌گونه رژیم‌ها خود هرچا به قدرت رسیدند جز رنج و محرومیت بیشتر چیزی به ارمغان نیاورده‌اند و در مقابل مردم خود نیز ضدمردمی‌تر و سرکوبگرتر از رژیم‌های امپریالیستی عمل کرده‌اند و تصادفاً از این جهت خاص که بیشتر دلال و تاجرانند تا تولیدکننده و صنعتگر، از این جهت حتماً مورد توجه و عنایت تاکتیکی امپریالیسم نیز قرار دارند، چون امپریالیسم هنوز هم جز در مواردی، پاگرفتن شالوده‌های صنعتی و تولیدی را در کشورهای توسعه نایافته تحمل نمی‌کند و در این مورد با سرمایه‌های سنتی و دلال اشتراک منافع و تفاهم دارد. زیرا اگر یک شالوده‌ی صنعتی و تولیدی جذبی با لوازم و تبعات اجتماعی آن در این کشورها یا بگیرد که مواد خام و ثروت‌های طبیعی کشور را به جای آن که به همان صورت خام به کشورهای صنعتی صادر شود به کالای ساخته شده تبدیل و در حالی که حامل ارزش افزوده ملی است، به بازارهای داخلی و خارجی سرازیر کند، آن‌گاه هم منابع مواد خام امپریالیسم از دست خواهد رفت، هم بازار داخلی این کشورها و هم مزایای تطبیقی این‌گونه کالاها که در کشورهای جهان سوم و با کار ارزان‌تر تولید شده است در بازار خارجی عرصه را بر کشورهای کانونی تنگ خواهد کرد. از این رو اگر به جای شعارهای دهن‌پرکن این‌گونه رژیم‌ها، به رابطه مبادله و تراز تجارت خارجی آن‌ها با کشورهای امپریالیستی و سمت و جهت تحول این رابطه توجه شود، کارنامه‌ی مستندتری از عملکرد این‌گونه رژیم‌ها به دست خواهد آمد. □

پوزش خواهی و تصحیح

در شماره‌ی ۲۸ فرهنگ و توسعه در صفحه‌بندی قسمت سوم مقاله «قرن مارکسیستی - قرن امریکایی» اشتباهی رخ داده است که به شرح زیر تصحیح می‌شود:

در آخرین پاراگراف ستون دوم صفحه‌ی ۵۱ عبارت «هنگامی که برنشتاین این بحث را مطرح ... به هیچ طریقی با لفظ یا روح میراث مارکس تضاد ندارند» باید از محل فعلی خود به انتهای ستون سوم همین صفحه پیش از آخرین پاراگراف منتقل شود. به این ترتیب آخرین پاراگراف ستون دوم این صفحه به صورت زیر ادامه می‌یابد: «... بل که این تحولات، مارکسیسم را به خاطر آن‌چه خود هست، به عنوان ... الی آخر»